



# ولایت فقیه

## مقابله با منیت و دیکتاتوری

### نگاهی به نظریه ولایت مطلقه فقیه

### در اندیشه علامه مصباح یزدی قدس سره

محمد جواد اصلاحیان

اشاره:

آنچه مسلم است این است که بین ولی فقیه و دیکتاتوری، اعم از مفهوم و مصادیق واقعی نه تنها هیچ گونه تساوی و تفاهمی وجود ندارد بلکه به طور کامل با هم تقابل و اختلاف دارند. در این زمینه اندیشمندان بسیاری قلم زده‌اند که ما در این نگاره با تکیه بر اندیشه علامه مصباح یزدی (ره)، به بحث می‌پردازیم و برای اتقان و انسجام پژوهش، در یک فرایند نظام‌مند، گام‌های پژوهش را به صورت منطقی طراحی می‌کنیم با تکمیل زنجیره مقدمات بحث، نتیجه، مستدل و مبرهن گردد.

این نظام سیاسی است. همین امر سبب شده که از ابتدای تشکیل نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران، افراد و گروه‌های بسیاری از روی اغراض نادرست یا به دلیل ناآگاهی و جهل ناشی از تبلیغات دشمنان، اتهامات بسیاری را در جهت تضعیف و تخریب این نظام مقدس روانه ولایت فقیه کنند؛ یکی از این باورها و اتهامات مغرضانه از سوی این افراد، اطلاق دیکتاتوری بر ولایت فقیه است. آن‌ها بر این باورند که ولی فقیه در حکومت اسلامی، همان دیکتاتور خودرأی در نظام سیاسی پدرسالار یا استبدادی است.

با نگاهی منصفانه و مبتنی بر اسناد، می‌توان به این نتیجه رسید که انقلاب اسلامی ایران در سال ۵۷ با در نظر گرفتن تاثیر و نقش آن بر معادلات سیاسی جهان، یکی از مهم‌ترین وقایع در تاریخ سیاسی قرن اخیر است، اما برای بسیاری از اندیشمندان سیاسی جهان سوال مهمی وجود دارد و آن این است که عامل اصلی تحقق و حیات مستمر و مفید انقلاب ایران چه بوده است؟ بی‌شک آن چه را که می‌توان مهم‌ترین عامل در وجود و بقای انقلاب اسلامی ایران نامید، وجود مقام مقدس ولایت مطلقه فقیه در راس

## ولایت مطلقه فقیه؛ مردم‌سالاری یا دیکتاتوری

## گام اول: ضرورت حکومت

انسان‌ها زمانی که به صورت فردی زندگی می‌کنند نیازی به حکومت ندارند زیرا که میان آن‌ها به‌خاطر عدم وجود منافع مشترک و محدوده واحد هیچ‌گونه تزاممی به وجود نخواهد آمد. اما همین انسان‌ها زمانی که زندگی جمعی را انتخاب می‌کنند ناچارند که برای بقای این زندگی مشترک قواعد و حدودی را مشخص کنند و به اتفاق آن‌ها را بپذیرند. زیرا که افراد مختلف در یک مجموعه انسانی دارای تمایلات و سلیق متعدد هستند و اگر قرار باشد که هر کس برطبق خواسته‌های خود عمل کند دیگر هیچ اجتماعی قادر به بقا نخواهد بود، چرا که زندگی این افراد در مکان محدود و مشترک منشا وجود تزاخمت و تعارضاتی خواهد بود که سرانجام به هرج و مرج‌های اجتماع‌سوز منجر خواهد شد. به همین سبب برای جلوگیری از عواقب این هرج و مرج‌ها مانند تضييع حقوق مردم و جنگ و خون‌ریزی بین آن‌ها باید یک اراده برتری در اجتماع وجود داشته باشد که فصل‌الخطابی برای تمامی این اراده‌های متعدد باشد و در نتیجه، افراد آن اجتماع به عنوان طرفین نزاع و هرج و مرج این اراده برتر را بپذیرند و بر احکام آن گردن نهند. این همان فلسفه و مبنای وجود حکومت است و همه جوامع فارغ از تمامی تفاوت‌های فکری و جغرافیایی آن را پذیرفته‌اند.

## گام دوم: اراده برتر یا مستحق حاکمیت

با تتبع در نظریه‌های فلسفه سیاسی متوجه می‌شویم که پیشنهاد‌های بسیاری در این زمینه که چه کسی باید اراده برتر بر دیگران داشته باشد، ارائه شده است. اما آن کسانی که در تاریخ بشریت بیشترین اقبال را برای حاکم شدن در جامعه داشته‌اند افرادی هستند که دارای قدرت بیشتری نسبت به دیگران بوده‌اند. یعنی هرکس قدرت بیشتر داشت، در رأس حکومت قرار می‌گرفته و بقیه مردم به اجبار باید فرمان‌های او را بپذیرند و همه جور مطیع او باشند. این نوع حاکمیت حداقل در چهار شکل مبنای آن فرد یا افراد در جامعه می‌باشند:

۱. شکل اول قدرت در این نوع حاکمیت، همان نیروی جسمی و فیزیکی است که بر اساس آن هرکس دارای زور بیشتری نسبت به دیگر افراد جامع باشد می‌تواند زمام امور جامعه را در دست

بگیرد و بقیه افراد نیز باید مطیع و فرمان‌بر او باشند.<sup>۲</sup>

۲. شکل دوم قدرت در این نوع حاکمیت، آن است که فرد با بهره‌مندی از ثروت و سرمایه‌ی بسیار به قدرتی بلامنازع دست می‌یابد که به تبع آن قادر به انجام اموری می‌شود که جامعه را تحت فرمان و حکومت خود می‌گیرد و دیگران توان مقابله با او را نخواهند داشت.<sup>۳</sup>

۳. شکل سوم قدرت در حکومت فردی آن‌جاست که فرد یا بخشی از جامعه با در دست داشتن قدرتی به نام تکنولوژی مانند صنعت نظامی به چنان برتری و قدرتی دست پیدا می‌کند که به وسیله آن جایگاه حاکمیت جامعه را برای خود تثبیت می‌کند.<sup>۴</sup>

۴. شکل چهارم قدرت در این حاکمیت در مقایسه با دیگر اشکال قدرت آن، ماهیت متفاوتی دارد و بقیه انواع را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد و آن قدرت رسانه و تبلیغات است که امروزه به عنوان قدرتی نو، مرزهای حاکمیت را در هم شکسته و خود را به عنوان حاکمیتی بدون مرز معرفی کرده است، و هرکسی که بتواند رسانه‌های بیشتری را در اختیار داشته باشد و به وسیله آن‌ها تبلیغات فراگیرتری را در جامعه خود و دیگر جوامع در جهت معرفی خود و افکار خود داشته باشد، می‌تواند حاکم حقیقی و مجازی در جامعه خود و جوامع دیگر باشد.<sup>۵</sup>

در این زمینه برخی از حکمای قدیم معتقدند کسانی صلاحیت دارند بر مردم حکومت کنند که مصالح مردم را بهتر بشناسند، به عبارتی دیگر فردی که علم بیشتری دارد لایق تر است. این نظریه منسوب به افلاطون است. البته در این نظریه این احتمال وجود دارد که ممکن است کسی مصالح مردم را بهتر بشناسد ولی او منافع شخصی خود را نسبت به منافع سایر افراد جامعه ترجیح دهد و این سودجویی مانع از تأمین مصالح و نیازهای مردم می‌شود. همین امر موجب تکمیل این نظریه شد و حکمت عملی که همان تقوا و تعهد عملی فرد می‌باشد به حکمت نظری اضافه شد و با وسیله تقوا و وارستگی مانع از ترجیح منفعت‌طلبی در جهت تأمین مصالح مردم شود.

اما با نهایت تأسف حتی این نظریه و مانند آن جایگاهی جز در کتاب‌ها و محافل علمی نداشته و در طول تاریخ بشریت آن‌چه که مبنای حکومت در جامعه بوده همان بهره‌مندی از قدرت بوده است.



آنچه اینجا مورد نظر است حق حاکمیت و ولایت شخصی است که در زمان غیبت معصوم علیه السلام نه به وسیله انتصاب شخصی بلکه با انتصاب عنوانی ذکر شده از طرف معصومین علیهم‌السلام که حجت بلاشک خداوند بر روی زمین هستند، منصوب شده و طی مراحل و مکانیزم مشخص شده در قانون جمهوری اسلامی ایران معرفی می‌شود. و این همان مقام مقدس و حاکم مآذون الهی در زمان غیبت است که آن را با نام «ولایت مطلقه فقیه» می‌شناسیم. این حاکم مآذون و مشروع متولی و ضامن تمامی اهداف و مولفه‌های حکومت الهی به ویژه تأمین مصالح ابدی انسان‌ها و اجرای احکام الهی در جامعه می‌باشد.



### گام سوم: حکومت مطلوب؛ الهی یا بشری؟

نوع حکومت و شایستگی حاکم ارتباط زیادی به اهداف حکومت دارد، به نظر برخی، هدف حکومت تأمین امنیت جامعه و همچنین تأمین مصالح زندگی مردم می‌باشد. این اهداف به خودی خود بسیار مطلوبند، اما این شرایط که مولفه‌های «حکومت بشری» هستند به تنهایی نمی‌توانند جامعه را به اهداف عالی و کمال پیش بینی شده خود برسانند به همین جهت انبیاء الهی بر نظرند که دو نکته مهم دیگر نیز باید رعایت شود تا بتوان ابتدا حاکمی لایق و مشروع معرفی کرد و بعداً جامعه‌ای دارای تمامی شئون مطلوب انسانی و الهی را محقق ساخت؛ اول اینکه در زندگی اجتماعی انسان‌ها هدف فقط تأمین مصالح مادی و دنیوی نیست. زیرا که این دنیا تنها مقدمه‌ای برای حیات اخروی و دائمی انسانهاست بنابراین حکومت باید آنگونه عمل کند که علاوه بر منافع مادی و دنیوی مردم، مصالح حیات ابدی و واقعی آنها را نیز تأمین کند. دوم اینکه، کسی که میخواهد اراده برتر در بین جامعه باشد و نظر و فرمانش را بر دیگر افراد هم نوعش تحمیل و حاکم کند باید ماذون از طرف خداوند متعال باشد، زیرا که همه انسان از آن جهت که مخلوق خداوند هستند با هم مساویند و هیچ‌گونه فضل و امتیازی ندارند که بتوانند به وسیله آن اظهار قدرت و تحمیل نظر کنند، و تنها خداوند متعال که خالق همه جهانیان و صاحب اختیار انسانهاست میتواند چنین حقی را به کسی ببخشد تا از طرف او حاکم بر انسانها و مجری احکام الهی بر روی زمین باشد. و این همان «حکومت الهی» است که در مقابل حکومت بشری قرار می‌گیرد و تضمین کننده تمامی مصالح دنیوی و اخروی انسان می‌باشد.

آنچه اینجا مورد نظر است حق حاکمیت و ولایت شخصی است که در زمان غیبت معصوم علیه السلام به وسیله انتصاب شخصی بلکه با انتصاب عنوانی ذکر شده از طرف معصومین علیهم السلام که حجت بلاشک خداوند بر روی زمین هستند، منصوب شده و طی مراحل و مکانیزم مشخص شده در قانون جمهوری اسلامی ایران معرفی میشود. و این همان مقام مقدس و حاکم ماذون الهی در زمان غیبت است که آن را با نام «ولایت مطلقه فقیه» می‌شناسیم. این حاکم ماذون و مشروع متولی و ضامن تمامی اهداف و مولفه‌های حکومت الهی به ویژه تأمین مصالح ابدی انسانها و اجرای احکام الهی در جامعه می‌باشد.

### گام چهارم: امکان سنجی ولایت مطلقه فقیه و دیکتاتوری

حال با ذکر مقدمات و مباحث لازم وطی‌های سه گانه به اینجا رسیدیم که آیا ولایت فقیه، دیکتاتوری است یا نه؟ در اینجا مبنای پاسخ و بحث ما طبیعتاً الحادی و یا سکولار نخواهد بود زیرا که اساس انقلاب ما این بود که دیانت ما عین سیاست ماست و همه فرمایشات حضرت امام (رحمه الله علیه) از روز اول این بود که بزرگترین وظیفه یک مسلمان، دخالت در مسائل سیاسی اجتماعی به عنوان یک وظیفه دینی است، پس اگر مبنای بحث ما این باشد جواب دادن به این سوال مشکل نخواهد بود. پس ابتدا می‌گوییم: در این چارچوب فکری معنای دیکتاتوری چیست؟

در اینجا دیکتاتور به کسی گفته میشود که خود را به هیچ وجه مقید به قوانین و احکام الهی و هم چنین مقید به قواعد مشخص شده حکومت نمی‌داند اما طبق آنکه گفتیم دیانت و سیاست باهم توأم هستند و مسائل سیاسی ما باید در چارچوب اسلام و طبق احکام و فرامین الهی باشد، حال اگر در چنین جامعه‌ای حاکم بگوید که من اسلام و احکامش را قبول دارم اما قانون این است که من می‌گویم چه موافق با اسلام باشد و چه نباشد، این میشود دیکتاتور، «دیکتاتور یعنی دیکته کننده» یعنی آن کس که قانون خودش را بر دیگران دیکته می‌کند و می‌گوید قانون آن است من می‌گویم حال چه موافق اسلام و یا نظر مردم باشد و چه نباشد. این می‌شود دیکتاتور. پس معنای دیکتاتور مشخص شد یعنی کسی فقط حرف خود را قطعی میداند و در عمل هیچ کاری با اسلام و مردم ندارد.<sup>۶</sup>

### مقایسه ولی فقیه با دیکتاتوری در حکومت و حکومت داری

امروزه در بسیاری از کشورها و جوامع سیاسی از جمله جمهوری اسلامی ایران شئون مختلف حکومتی به وسیله اصل تفکیک قوا از هم جدا شده و وظیفه محوله هر کدام با تمامی جزئیاتش در قانون مشخص شده است. به طور مثال در کشور ما قوه مجریه، قوه مقننه و قوه قضائیه به عنوان قوای سه گانه بر طبق ولایت تعیین شده ایفای نقش می‌کنند. حال در چنین جامعه‌ای اگر حاکم بخواهد دیکتاتور باشد باید بگوید که در تمامی وظایف این سه قوه حرف، حرف من است یعنی قانون آن است که من می‌گویم (قانون گذار) و قانون آنطور که من می‌گویم باید اجرا شود (مجری قانون) و در اختلافات



مردم همانطور که من می‌گویم باید قضاوت و داوری شود (قوه قضائیه)، اینجا در واقع قانون آن چیزی است که توسط شخص دیکتاتور دیکته می‌شود. این می‌شود دیکتاتوری. اما ولایت فقیه چطور؟ آنچه که در نظریه ولایت فقیه مقبول و مسلم است این است که قانون، آن دسته از احکام و فرامینی است که خداوند تبارک و تعالی امر می‌فرماید و ولایت فقیه نه تنها هیچ تغییری در آنها ایجاد نمی‌کند و امری مخالف با آنها صادر نمی‌کند بلکه با تمام وجود در جهت تثبیت و اجرای آنها اهتمام می‌ورزد. این در عرصه قانون گذاری؛ و اما در عرصه اجرای قانون نیز ولایت فقیه هیچگاه نمی‌گوید که چون من زور و قدرت دارم از من اطاعت کنید و اوامر مرا اجرا کنید بلکه ولایت فقیه به وسیله مشروعیتی که از طرف خداوند متعال و ائمه اطهار (علیهم السلام) به عنوان نائب امام به او می‌رسد حکومت می‌کند و اطاعت از او واجب و امر او حجت بر دیگران است. از طرفی در جمهوری اسلامی طبق قانون اساسی، وظایف و اختیارات تمامی ارکان حکومت از رهبری کل قوا به عنوان ولی فقیه گرفته تا قوای سه گانه و بقیه ارگان‌ها و تشکیلات مشخص شده است و هر کدام از این ارکان در مسیر معین حرکت می‌کند و حق ورود به حیطه دیگری را ندارد.

می‌کند و با تدبیر و حکمت بر اجرای قوانین الهی نظارت و جامعه اسلامی را راهبری می‌کند.

### نتیجه گیری

نظریه ولایت فقیه هیچ گونه ارتباطی با دیکتاتوری ندارد و ولی فقیه به عنوان حاکم ماذون الهی و وظیفه رهبری جامعه اسلامی را طبق شرع مقدس اسلام و موازین حکومت اسلامی برعهده دارد. آنچه در اینجا باید دقت شود این است که در تمامی جوامع سیاسی فرد یا افرادی را طبق قانون مشخص می‌کنند که در صورت ایجاد اختلاف و چند نظری بین نهادها، فصل الخطابی باشد برای حل این اختلافات، در جمهوری اسلامی ایران نیز نهادها و افرادی از جمله ولی فقیه عهده‌دار چنین مسئولیتی طبق قانون و مجرای معین هستند<sup>۷</sup> و این از ویژگی تمامی قانون‌هاست. نتیجه آنکه دورترین نظام‌ها از دیکتاتوری، نظام ولایت فقیه می‌باشند، نظامی که در آن ولایت فقیه با اذن الهی بر جامعه حکومت



آنچه که در نظریه ولایت فقیه مقبول و مسلم است این است که قانون، آن دسته از احکام و فرامینی است که خداوند تبارک و تعالی امر می‌فرماید و ولایت فقیه نه تنها هیچ تغییری در آنها ایجاد نمی‌کند و امری مخالف با آنها صادر نمی‌کند بلکه با تمام وجود در جهت تثبیت و اجرای آنها اهتمام می‌ورزد.

منابع:

- ۱- محمدتقی مصباح یزدی، حقوق و سیاست، ص ۱۷۸
- ۲- محمدتقی مصباح یزدی، حقوق و سیاست، ص ۱۹۳
- ۳- محمدتقی مصباح یزدی، حقوق و سیاست، ص ۱۹۳
- ۴- محمدتقی مصباح یزدی، حقوق و سیاست، ص ۱۹۳
- ۵- سخنرانی علامه مصباح سال ۱۳۸۱ در همدان. (سایت آثار علامه مصباح رحمه‌الله علیه)
- ۶- همان
- ۷- اصل یکصد و دهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران